



۲۰۱۸/۰۳/۱۴



خلیل الله معروفی

زبان بی‌زبان است و زیر دستِ اهل زبان

بحثی در صرف زبان دری و عربی

"استمداد کردن" یا "استمداد جُستن"؟؟؟

مردم نازنین کابل قدیم یا بهتر بگوییم، مردم نازنین قدیم کابل، از روی إرفاق و مهربانی و رحم و شفقت، مُدام می گفتند:

"خیر اس غرضش نگی، بی زبان اس!!!"

یا

"چی غرض داری، حیوانک بی زبانه؟؟؟"

و یا

"سر طفلک بی‌زبان پتکه نگو!!!"

در هرسه مثال بالا از گفتار عوام کابلی، "بی‌زبانی" یا "بی‌زبان بودن"، مُعادل "معصومیت" و "بیگناهی" و "بیدفاع بودن" حیوان و طفل استعمال شده است. پس "بی‌زبان"؛ یعنی "بیگناه و معصوم و بیدفاع"!!!

من "زبان" را - همین "زبان"ی را، که آله افهام و تفهیم و مُخابره و مُبادلَه مفاهیم است - "معصوم" و "بی دفاع" می نامم و "بی زبان"، که اگر "آسیای بی او" و "آسیای سرچپه" را هم سرش بچرخانیم، چُل نمی کند و از خود مقاومت نشان نمی دهد!!! همین زبان "بی زبان" مگر بحری ست بی پهنا و دریائی ست، که پیدا نیست پایانش. هر گوشه اش را بشگافی، عالم عالم گپ می نگری. و این، که گویند "از گپ گپ می خیزه" یا "گپ از گپ می خیزه"، از بیکران بودن عالم "زبان" حکایت می کند!!!

و اگر از نگاه "جهان زبان" بنگریم، "تفکر" چیست؟؟؟

"تفکر" یا "فکر کردن" صاف و ساده، "با ذهن خود گپ زدن" است، که عینیت خود را در وجود زبان در ذهن انسان مجسم می گرداند. وقتی "به فکر فرو میرویم" و "به تفکر می پردازیم"، در واقع "در ذهن خود" و "با ذهن خود" گپ می زنیم و "در ذهن" و "با ذهن" خود مفاهیم و مکالمه و مجادله و مباحثه و مناقشه و ... می نمائیم.

همین، که در هنگام "تفکر و فکر کردن" انرژی مصرف می‌کنیم، از مادی بودن "تفکر" و "فکر کردن" نمایندگی می‌نماید. و ازین، که بگذریم، زبان دو تظاهر و دو مظهر دارد - یعنی به دو شیوه در خارج از ذهن ظاهر می‌گردد - که نیز هر دو مادی هستند:

- یکی "گفتار" - خواه "گپ زدن" یا "خواندن" - که "آواز" است و از نگاه فزیک، منشأ انرژی و مادی دارد. - و دیگری "نوشتار"، که نیز مادی است. زیرا خط و نوشته در واقع چیزی دیگر نیست، مگر قشر بسیار بسیار نازک از رنگ، که بر روی صفحه کاغذ نقش می‌بندد. یقیناً نوشته مدرن کمپیوتری را نیز به همین نحوه میتوان مادی ثابت کرد. از چند سطری، که در هیئت معترضه و بر سبیل آمد گپ از نوک قلم پرید، بگذریم و به اصل موضوع مد نظر برویم:

گفتم "زبان" خود "بیزبان" است و در حالی، که قدرت بیان نامتناهی دارد، در ذات خود بی‌دفاع است و هرکار در حقتش برود، عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد. اگر کلمات را با رابطه منطقی پهلوی هم بچینیم و ترکیب کنیم، و یا که به اصطلاح "بی‌خلطه" فیر کنیم، به دهل ما میرقصد؛ و چه جفاهائی، که بر "زبان" و "زبان قلم" میرود و کس متوجه نمی‌شود و بازخواستگری هم وجود ندارد!!!

انترنت "جام جم" است و هر چیزی را، که بخواهی و نخواهی در آن می‌یابی؛ هر راست و دروغ را و هزاران سخن خوب و خراب و صحیح و غلط را.

مردم ما همیشه گفته اند و می‌گویند:

"پنج انگشت باهم برادر اس و برابر نی!!!"
و یا
"هر سر و بل خیال"

هرکس پیش خود میزان و شاخص سنجش خوب و خراب دارد و مطابق آن عمل می‌کند. و هر نویسنده نیز با قوه و معیار خود می‌سنجد و می‌نویسد. مقالات رنگ به رنگ و رنگارنگ را در هر عرصه ای می‌نویسند و می‌خوانیم و وبسایت‌ها در اینترنت هم کم نیست، بلکه من من و تن تن و خروار خروار و بالاتر از حد شمار سراغ می‌گردند.

انسانها جهت تفریق صحیح از سقیم و درست از غلط، قواعد و اصولی را ساخته و نافذ کرده اند. در عرصه زبان مثلاً "دستور زبان" و "صرف و نحو" و "گرامر" را. دستور زبان مگر چیزی ابداعی و وضعی و اختراعی مستقل نیست، که خارج از زبان وارد آن ساخته شده و بر آن تحمیل گردیده باشد. بلکه، دستور زبان قانون ساختمانی زبان را از خود زبان گرفته و در شکل قواعدی چند فارمولبندی کرده است. با تأسف، که اکثر اهل زبان، "دستور زبان" را "بیگانه از زبان" تلقی کرده و از آن به مانند "جند از بسم الله" می‌گریزند و از چنین یک نعمت نقد و تیار در جهت درست گوئی و درست نویسی هیچ بهره نمی‌گیرند.

قسمتی از دستور زبان، که با ساخت کلمات سر و کار دارد، "صرف" نام دارد. پس اگر بخواهیم صحت و سقم یک کلمه را درک کنیم، راه دیگری نداریم، مگر این، که به "صرف" زبان خود روی آوریم. در زبان ارجمند دری، اما تعداد فراوان و معتابه کلمات عربی وجود دارد، که جهت تثبیت هویت آنها تنها می‌توان از "صرف عربی" استمداد

کرد و مدد جُست، چون "صرفِ دری"، صرف "سجل و سوانح" و "راست و دروغ" کلمات دری را نشان می دهد و بس. پس ما مردم دری گوی و دری زبان، به دانستن "صرفِ عربی" نیز نیاز داریم، به خلاف تبلیغاتِ بیمعنی و غلط بعضی گمراهان!!!

حالا، که خود را به اصل مسأله نزدیک ساخته ایم، نزدیکتر می رویم و کلمه مورد نظر را، از نزدیک مطالعه می کنیم: کلمه مورد بحث این دفعه، عربی ست و قسمی، که در عنوان نیز آمده، عبارت است از:

ترتیب استعمال کلمه "استمداد"

در مقاله یکی از نویسندگان سرشناس افغان، چنین خواندم:

« ... هی میدان؛ طی میدان گویان سوی زُرمت رفتند تا به دیدار پیر زُرمت برسند و از نفس گرم او گره مشکلات خویش را بگشایند و از محضر پیر استمداد بجویند.»

عبارتِ غلط "استمداد بجویند"، را که از گردان ترکیب غلط "استمداد جُستن" به حاصل آمده است، سرخ کردم، به رنگ "خون خُراس" تا بهتر جلوه بفرماید. جهت مطالعه درست این ترکیب، باید خود کلمه "استمداد" را دقیقاً مطالعه کنیم، زیرا تا معنای دقیق آن را نشناسیم، در باره اش قضاوت سالم نخواهیم صادر توانست:

"استمداد":

کلمه "استمداد" مصدر باب "استفعال" عربی ست، و چنان، که از صرف عربی صنوف هفتم و هشتم مکتب به خاطر باید میداشتیم، مصادر باب "استفعال" همه و بدون استثناء "خواستن" و "طلبیدن" و "جُستن" فعل را از فاعل نشان می دهد؛ مثلاً:

– استفهام: در معنای "خواستن فهم" از فاعل است

– استفاده: در معنای "فایده خواستن" و "فایده گرفتن" و "سود جُستن" و به همین ترتیب:

استفسار = خواستن تفسیر؛ استخدام = از کسی خدمت خواستن؛ استئمار = ثمر جُستن؛ استعمار = از کسی یا کشوری عمران و آبادانی طلبیدن؛ استرحام = رحم خواستن؛ استمزاج = مزاج کسی را دریافتن و ... تا سرانجام میرسیم به "استمداد"، که دقیقاً در معنای "مدد خواستن" یا "مدد جُستن" یا "مدد طلبیدن" و یا "طلب مدد کردن" است.

حالا که معنای دقیق "استمداد" را دریافتیم، میماند مصادر و افعال مُعاون دری، که با این کلمه باید گردان شوند و به زبان ملایان "تصریف گردند"، چون:

معمول چنان است، که مصادر و کلمات عربی را در زبان دری و پشتو، با یک فعل یا مصدر کمکی یا مُعاون و یا مُعین و همراه دری و پشتو گردان می کنیم؛ مثلاً می گوئیم:

انتقال دادن؛ رحم کردن؛ تغییر خوردن؛ صاف کردن؛ معلق گذاشتند؛ توشیح نمود؛ ترکیب گردید؛ توضیح داد؛ ترتیب بنمای؛ مبدل می سازد؛ تعیین کردیم؛ قلم زد؛ قلم خورد؛ قدم برداشت؛ طعام خورد؛ الکحل خوردن؛ ضربه خوردن؛

سکه زدن؛ به مشام رسیدن؛ از قوه سامعه کار گرفتن؛ چیزی از خاطرات خود گفتن؛ تذکر یافت؛ و صدها و هزاران ترکیب دیگر. (کلمات به رنگ آبی، همه عربی اند)

از مثالهای بالا، که قصداً فراوان و مختلف النوع آورده شد، به خوبی دیده میشود، که کلمات عربی را در زبان خود با افعال دری تصریف مینمائیم. سؤال مگر درینجا ست، که با کلمه "استمداد" عربی، کدام فعل کُمکی و همراه و مُعاون و مُعین دری را گردان کنیم:

"خواستن" را یا "جُستن" را و "طلبیدن" را و یا "کردن" و "شدن" و "گردیدن" و ... را؟

از طیف این قدر افعال ممکن دری اما صرف چند تای آن درین چوکات گنجایش دارند، که باید پیدای شان بکنیم. خوشبختانه معنای دقیق کلمه "استمداد" و ارتباط منطقی آن با کلمات دگر، ما را در زمینه چه خوب رهنمائی میکند. اگر معنای "استمداد" را، که در معنای "مدد خواستن" یا "مدد جُستن" است، مدّ نظر خود بگیریم، منطقیّاً حکم خواهیم کرد، که ترکیب کردن آن با "خواستن و جُستن" و مُعادلهای آن، منطقیّاً غلط است، پس باید با فعلی گردان گردد، که "استمداد" آن را در ذات و نفس خود تضمّن نکند؛ از قبیل "شدن" و "کردن"، "نمودن"، "گردیدن" و "گرفتن" و

نتیجه ای اگر از این بحث بالنسبه مُطوّل و خسته گُن گرفته باشیم، این خواهد بود، که ترکیب "استمداد جُستن" و "استمداد خواستن" و "استمداد طلب کردن" و صیغه های تصریفی آنها، منطقیّاً درست نیستند!!!

"استمداد جُستن" و "استمداد خواستن" و "استمداد طلبیدن" به همان اندازه غلط اند، که ترکیبات "ضرب زدن" و "ضربه زدن" و "سکه ضرب زدن"، چون کلمه عربی "ضرب" خود در معنای "زدن" است!!!

اما درست اینست، که بگوئیم:

"ضربه کردن" و "سکه زدن" و "سکه ضرب کردن"

مردم عامّه و بیسواد کابل این بیت پرتنطنه را – که مُحتوی "سکه زدن" است – چه خوب ساخته و در هر کوی و برزن و سر هر کوچه و بازار فریاد میزدند:

سکه زد بر سیم و طلا، شه شجاع ارمنی

نور چشم لات و برنّس، خاک پای کمپنی

مردم آزاده کابل، "شاه شجاع" نوکر انگریز را از جرگه "افغانیّت" کشیدند و او را "ارمنی" و نور چشم "لات و برنّس" و "خاک پای کمپنی" خطاب کردند. "لات" مراد از "لارد" Lord انگریزی ست، که یک لقبِ اعزازی و مُعادل "سردار" مامردم است.

در زمانه نچندان پیش و قدیم، مردم عوام کابلی ترکیب "لاتی" را در مقام دَو و دُشنام، نثار کسی کرده و مثلاً میگفتند:

"اوووو لاتی!!!"

یعنی

"ای لاتی!!!"

در بالا از "الکحل" سخن رفت، اینک مراتب لازم و مدّ نظر را درباه اش تقدیم میکنم:

"الکحل" اصلاً کلمه عربی ست و کاشف آن هم هموطن نامدار ما "جابر بن حیان سیستانی"، که از نخبگان علم کیمیای جهان اسلام بود. او بود، که الکحل را از تقطیر مکرّر در مکرّر شراب به دست آورد و محصول جدید را "الکحل" نامید. در عربی "سُرمه" را "كحل" نامند و چون جابر بن حیان، الکحل را به اقتفاء از "سُرمه" - که بر اثر بیختن چندین باره سنگ گرافیت حاصل میشود - از طریق تقطیر مکرّر شراب به دست آورده بود، آن را "الکحل" نام داد؛ یعنی "سُرمه".

آنچه را نوشتیم، نقلی بود بالمعنی از فرموده های علامه "صلاح الدین سلجوقی" در کتاب "نقد بیدل". به استنادین قول آن دانشمند راستگوی و حقیقتگرایی، که مطالعات وسیعی در تاریخ و تأریخ علوم و فلسفه داشت، "جابر بن حیان سیستانی"، کاشف الکحل است، نه کسی دیگر. پوهاند علامه "عبدالحی حبیبی"، در کتاب "افغانستان بعد از اسلام" خود، تألیفات "جابر" را، که استاد "محمد بن زکریای رازی" بود، بالاتر از چارصد کتاب و رساله ثبت میکند. "جابر" را در ادبیات علمی جهان فرنگ به نام Geber یاد می کنند. ایرانیان مگر "زکریای رازی" را، که از "ری" برخاسته بود، کاشف الکحل قلمداد میکنند. مگر ادعاهای دانشمندان ایران متأسفانه غالباً خلاف واقعیت ثابت گردیده است و حقیقت پوش. ازین رو بر این ادعای شان نیز نمی توان تکیه کرد!!!

در هر صورت کلمه "الکحل" یک نام عربی ست. قرن‌ها بعد دانشمندان اروپا بعد از تلمذ چندین قرنه نزد علمای جهان اسلام، نامهای عربی را به نحوه خود نوشتند. و در همین سیاق کلمه "الکحل" عربی را در المانی به شکل Alcohol و در انگریزی در هیئت alcohol نوشتند. پسانها، که مردم مشرقزمین - از جمله عرب و عجم - پیش تمدن و علوم غرب زانوی شاگری زدند، نامهای غربی و اروپائی را از ایشان اقتباس کردند. یکی از قربانیان، کلمه "الکحل" بود، که اینک عربها و مردم ما آن را به تقلید از انگریزی "الکھول" نویسد. مردم ایران، که به اصطلاح زیبای کابلی، "فیس و دماق شان مُدام یک گره بالاتر" است، به تقلید از زبان فرانسوی آن را "الکل" مینویسند. من اما جداً بدین عقیده هستم، که همان املائی اصلی را، که مال حلال خود ما ست، باید مُراعات کرده و "الکحل" بنگاریم. من شخصاً در نوشته هایم همین اصل اصیل خودی را در نظر میگیرم؛ دل دیگران، اگر اصطلاح گزنده "از خود کُش بیگانه پرست" را به ذمه گرفته و آن را به رنگ فرنگیان بنویسد. مگر مبینم، که از گپ گپ میخیزد. در بالا کلمه "خودی" بر زبان قلم خزید؛ و کس فکر نکند، که "خودی" کلمه خاص "فارسی ایران" است و تنها ایرانیان هستند، که آن را به کار میبرند!!!

کلمه "خودی"، که منسوب به "خود" است - و از ضمیر مشترک "خود" با پذیرفتن "یای نسبت" به وجود آمده است - از کلمات اصیل دری و دري خود ما ست. بر سبیل مثال شاهی را از بازار کابل به شهادت میطلبم و از آن استشهاد میکنم. در بازار میوه "فروشان کابل"، نوعی توت اعلائی "برام خانی" (ابراهیم خانی) به فروش میرسد، که بسیار خوشمزه و سُبک و ککرک است و ککرک میماند چون هیچ گاه نم نمیکشد؛ حتی در اروپای نمناک و مرطوب، که مانند "دیوار نمکش" است، که در آن هرچیز را نم میزند. چنان، که درینجا همه انواع دیگر توت خشک را نم میگیرد و مزه اصلی و مرغوبش را زائل میسازد. مگر در همین ملک نمناک و نمکش و مرطوب، تنها و تنها همین نوع توت را نم میزند. از دکانداران نام این توت اعلائی و بسیار قیمتی و و از دید من "نوبرآمد" را پرسیدم، گفتند:

این "توتِ خودی" ست و از پنجشیر و خنجان می آید.

پرسیدم، که چرا این توت را "خودی" مینامند؟؟؟

گفتند:

این نوع توت خودروی است و در مناطق کوهی و کوهسار پنجشیر و خنجان یافت میشود. این درختان خودروی در مناطق بالائی و بالاتر از آبادانی میرویند و حاصل میوه آنها از نگاه کیفیت با توت‌های معمولی فرق دارد. این توت جسامت کوچک دارد و کاملاً سیاه نیست، بلکه دانه هایش "یک در میان" سیاه و سفید و بلکه بیشتر مائل به سفید است، که در خود درخت خشک میشود. پس ترکیبِ وصفی "خودی" درینجا در دو معناست:

– یکی این، که این توت حاصل درختان خودروی است

– و دیگر، که این توت در خود درخت خشک میشود، از همین خاطر بسیار پاک و ستره و بی گرد و خاک و خاشاک است و ساختمان کاملاً سالم و بی غش دارد.

ولی باز دیدیم که از گپ، گپی برخاست. کلمه "ستره" از کلمات خاصِ دری کابلی و مخففِ کلمه "سُترده" و "اُسُترده" است، که در معنای "پاکیزه و نیالوده" میباشد. با تأسف، که "فارسی ایران" این لغت زیبای دری را نمیشناسد. مردم ایران تنها میخواهند لغات خود و و غالباً لغاتِ خشره خود را صادر کنند، بدون این، که بدانند، که دیگران هم خوبها و بسا خوبها دارند و بلکه خوبهای به مراتب خوبتر از خوبان کشور ایران!!!

یادداشت:

اصل این مقاله به تاریخ ۲۶ اکتوبر ۲۰۱۶ در پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" منتشر گشته بود، که اینک آن را با اضافات لازم و احتمالاً اضافه رویهای غیر لازم، تکمیل نموده و در خدمت خوانندگان گرامی "آریانا افغانستان آنلاین" گذاشتم.

(خلیل الله معروفی – برلین، ۱۴ مارچ ۲۰۱۸)